

شهيد فتح الله اميرى



ازتبايرى
سمايه جامع سرداران و دهستان بوشهر

نام پدر	غلامعلی
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۱۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۷/۰۶
محل شهادت	شهرانی
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز نیروی انتظامی
شغل	—
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	بrazجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

روستای «بنداروز» با بهار زیبا و هوای معتدلش، یکی از چشم اندازهای بدیع و دل نواز طبیعت دشتستان است که قرار گرفتن آن در مسیر «شاهزاده ابراهیم» موقعیت خاصی به آن بخشیده است.

در دهم فروردین سال ۱۳۴۵ در روستای بنداروز و خانواده ای فقیر و مذهبی، پسر چشم به روی خاکیان گشود که نور و صفا و شادی را به خانواده هدیه نمود. پدر گرامی اش «غلامعلی» ف وجود مبارک فرزند را به نام نیکوی فتح الله مزین نمود. کودکی خود را در زادگاهش آغاز نمود و در آنجا تحصیلات ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. از آنجا که خانواده وی سخت گرفتار تنگناها و مشکلات معیشتی بودند. به ناچار به سوی شهر برازجان مهاجرت نمودند. در محیط تازه ی شهر هر چند احساس غریبی می کرد ولی دیری نگذشت که دوستان و آشنایان زیادی پیدا کرد.

دوره ی راهنمایی را در مدرسه شهید نواب صفوی طی کرد. همیشه در مدرسه از دانش آموزان برجسته و با انضباط بود و به گفته دوستان و معلم هایش پسر کم حرف و خوش اخلاق و درس خوان بود. در طول زمان تحصیل به ویژه تعطیلات مدرسه به کارگری و شاگردی می پرداخت، تا هر چند مختصر، کمکی به معاش خانواده نماید. با سختی ها و مشکلات زندگی مردانه دست و پنجه نرم می کرد و از این رهگذر جسم و روحش چون پولاد، آب دیده تر می گشت. هیچ وقت کار کردن را برای خود تنگ و عار نمی دانست. اخلاق شیرین و شوخ طبع گوی فتح اله باعث شده بود، تا در دل آشنایان و دوستان دور و نزدیک، جا داشته باشد و همه را مجذوب خود سازد به ویژه اینکه در رشته فوتبال نیز توانایی و مهارت بسیار بالایی داشت به طوری که خیلی از تیم های مطرح و دسته اولی شهر به دنبال جذب او بودند. او در تیم «ایران جوان» بازی می کرد و از بهترین فوتبالیست تیم بود. فتح الله بسیار خوش اخلاق بود و احکام و دستورات دین را به نحو احسن انجام می داد. کاری نمی کرد که کسی از دست و زبانش رنجیده خاطر گردد.

وصیت نامه

«و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون.»

هرگز گمان نکنید کسانی که در راه خدا شهید گردیدند مرده اند بلکه زنده هستند و در نزد خدای خود متنعم خواهند بود.

کاخ ظلم و کفر و کین یکباره بی بنیاد شد

خانه ی ویران دین از دست حق آباد شد

کوس آزادی زدند از چرخ هقتم تا زمین

نعره ی شادی بلند از خاک تا افلاک

درود بر صاحب الزمان (عج) پرچمدار دین و آزادی و درود بر نائب برحقش امام خمینی و سلام بر شهیدان صدر اسلام تا انقلاب اسلامی و سلام بر امت شهیدپرور، ای پدر و مادر گرامی! سلام خدا بر شما باد که از کودکی تا به حال زحمات فراوان برای من کشیدید و شرمنده ام که جبران زحمات شما را نکردم و پاس این همه زحمات و مشکلات که در رابطه با من تحمل کردید، اجر آن را از خداوند خواهید گرفت. چنانچه خداوند لایزال این نعمت بزرگ را به من عطا فرمود و شهید گردیدم، در عزایم گریه و زاری نکنید! زینب وار صبر و تحمل داشته باشید که خداوند صابران را دوست دارد (ان الله يحب الصابرين)

در بعد سخنی با برادران و خواهرانم دارم که بعد از شهادتم پدر و مادرم را تنها نگذارید و آنان را ناراحت نکنید و قدر یکدیگر را بدانید و با هم مهربان باشید. اگر بدی از من دیدید مرا حلال کنید و هر بار که بر تربتم آمدید ناله و زاری نکنید و به یاد قاسم و علی اکبر گریه کنید. از فامیل و اقوام معذرت می خواهم که موفق به خداحافظی نشدم و چنانچه بدی از من دیدید مرا حلال نمایید! از برادرانم یدالله و امرالله می خواهم! هنگامی که به برادران هم باشگاه مان رسیدند، سلام مرا به آنها برسانند و از برادران عزیز می خواهم! از قول من با آنها خداحافظی کنید و اگر در وقت ورزش و یا غیره ناراحتی از من دیده اند! مرا حلال کنند. در آخر از برادران و عزیزانی که در عزایم شرکت نموده اند ضمن تشکر می خواهم امام را تنها نگذارید و جبهه را پرنگه دارید. راه شهیدان را تا سرنگونی صدام و صدامیان و کفر جهانی به سرکردگی آمریکای جنایتکار ادامه دهید و اسلحه را بر زمین نگذارید! شعار همیشگی را فراموش نکنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

سرباز کوچک امام، فتح اله امیری در تاریخ ۹/۸/۶۵

مصاحبه

مصاحبه با دختر عموی پدر و زن برادر شهید فتح الله امیری:

در یک اتاق نسبتاً کوچک زندگی خود را شروع کرده بود پنج ماه از زندگی مشترک آنها می گذشت اما هنوز وسایل مهم زندگی خود را نتوانسته بودند مهیا کنند. یدالله مرد خانه در اداره بازرگانی برازجان کار می کرد و همسرش هم خانه دار بود با این وجود حقوقش کفاف خرید وسایلی چون رادیو ضبط کمد چرخ خیاطی و چندین وسیله ریز و درشت دیگر را نمی داد به همین خاطر اتاق کوچک آنها بدلیل نبود چنین وسایل جاگیر بزرگ بنظر می رسید در این میان فتح الله جوانی خوشرو و خوش اخلاق بود و اخلاق او زبانزد خاص و عام بود و همچنین ورزشکار ی زبده بود که در تیم ایران جوان شهر از بهترین و عضو دائم بود. از دیگر خصوصیات این جوان تقوا و ایمان او بود هیچگاه کسی از او آزرده خاطر نمی شد با همه این اوصاف چطور می توانست زندگی محقرانه برادر خود را تحمل کند می بایست کاری می کرد کاری که به درس و مدرسه اش لطمه نزننده همین خاطر خانه را جهت یافتن کاری نیمه وقت با هزار امید و ترک کرد و روانه بازار شد. در بازار هم نتوانست کاری بیابد پس بناچار روانه میدان کارگران شد در آنجا بعلت نیروی بدنی خوبی که داشت مورد پسند اولین شخصی که جهت انتخاب کارگر برای کار ساختمانش آمده بود قرار گرفت فردای آن روز همراه دیگر کارگرها روز کاری خود را آغاز کرد و خودش از دیگر کارگرها چون نیمه وقت کار می کرد و مجبور ساعت یازده کار را تعطیل کند و خود را به مدرسه برساند مدت یک ماه به همین منوال کار کرد و با تعدادی پس انداز اندکی که داشت روانه بازار شد ابتدا ضبط صوت و بعد کمد و چرخ خیاطی روسری مانتو ظروف آشپزخانه و... را خریداری کرد وقتی همه اینها را تقدیم برادرمان کرد انگار سختی مدتی که کار کرده بود از روی دوشش کنار رفت. فتح الله بار دیگر نشان داد که باید روحیه انفاق و یاری را در خود داشته باشیم و در زندگی با توکل بر خدا مشکلات را حل نموده و بر آنها فائق شویم. اکنون که سیزده سال از شهادتش می گذرد هنوز از وسایلی که با عرق جبین او تهیه شده استفاده می کنیم و شاید گفت یادگاری های اوست. یکسال از زندگی من و یدالله می گذشت و زندگی تقریباً بی دغدغه ای داشتیم تا اینکه پس از مدتی این آرامش تبدیل به دخالتهای بی جای خانواده همسر شد روزی نبود که آنها بر سر موضوعی در زندگی من دخالتی نداشته باشند. از رفتار و کردارشان خسته شده بودم ولی چه کاری می توانستم انجام دهم جز تحمل سکوت و صبر. در همین گیرودار بود که کاسه صبرم لبریز شد و به حالت قهر به خانه پدرم رفتم پس از بحث و گفتگو، قرار بر این شد که ما از هم طلاق بگیریم کار داشت به طلاق داشت می کشید که به فضل خدا و یا در میان فتح الله شمع زندگیمان را فروزان کرد من این زندگی و سه فرزندم که حاصل این زندگی هستند همه را مديون جانفشانی ها و گذشت های این شهید عزیز می دانم و از درگاه باری تعالی خواهان و خواستار بهترین درجات بهشت برای او را دارم. شهید در دوران کودکی به منزل ما می آمدند و به من و خواهرم خیلی علاقه داشت و اسمی روی ما گذاشته بود که به من می گفت ژاپنی و به خواهرم می گفت چینی و هنوز بعضی موقعا ما را به این اسم صدا می زنند.

خاطرات

«و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون.»

هرگز گمان نکنید کسانی که در راه خدا شهید گردیدند مرده اند بلکه زنده هستند و در نزد خدای خود متنعم خواهند بود.

کاخ ظلم و کفر و کین یکباره بی بنیاد شد

خانه ی ویران دین از دست حق آباد شد

کوس آزادی زدند از چرخ هقتم تا زمین

نعره ی شادی بلند از خاک تا افلاک

درود بر صاحب الزمان (عج) پرچمدار دین و آزادی و درود بر نائب برحقش امام خمینی و سلام بر شهیدان صدر اسلام تا انقلاب اسلامی و سلام بر امت شهیدپرور، ای پدر و مادر گرامی! سلام خدا بر شما باد که از کودکی تا به حال زحمات فراوان برای من کشیدید و شرمنده ام که جبران زحمات شما را نکردم و پاس این همه زحمات و مشکلات که در رابطه با من تحمل کردید، اجر آن را از خداوند خواهید گرفت. چنانچه خداوند لایزال این نعمت بزرگ را به من عطا فرمود و شهید گردیدم، در عزایم گریه و زاری نکنید! زینب وار صبر و تحمل داشته باشید که خداوند صابران را دوست دارد (ان الله يحب الصابرين)

در بعد سخنی با برادران و خواهرانم دارم که بعد از شهادتم پدر و مادرم را تنها نگذارید و آنان را ناراحت نکنید و قدر یکدیگر را بدانید و با هم مهربان باشید. اگر بدی از من دیدید مرا حلال کنید و هر بار که بر تربتم آمدید ناله و زاری نکنید و به یاد قاسم و علی اکبر گریه کنید. از فامیل و اقوام معذرت می خواهم که موفق به خداحافظی نشدم و چنانچه بدی از من دیدید مرا حلال نمایید! از برادرانم یدالله و امرالله می خواهم! هنگامی که به برادران هم باشگاه مان رسیدند، سلام مرا به آنها برسانند و از برادران عزیز می خواهم! از قول من با آنها خداحافظی کنید و اگر در وقت ورزش و یا غیره ناراحتی از من دیده اند! مرا حلال کنند. در آخر از برادران و عزیزانی که در عزایم شرکت نموده اند ضمن تشکر می خواهم امام را تنها نگذارید و جبهه را پرنگه دارید. راه شهیدان را تا سرنگونی صدام و صدامیان و کفر جهانی به سرکردگی آمریکای جنایتکار ادامه دهید و اسلحه را بر زمین نگذارید! شعار همیشگی را فراموش نکنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

سرباز کوچک امام، فتح اله امیری در تاریخ ۹/۸/۶۵



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران